



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



4 اکتوبر 2025

داکتر سید عبدالله کاظم

قابل توجه جناب داکتر صاحب نوراحمد خالدي و دیگر هم نظران شان

(قسمت یازدهم)

اعلام جهاد و اعزام قوا به سه جبهه

محاذ جنوبی به قوماندانی سپهسالار محمدنادرخان:

ساحه فعالیت این محاذ را کوتل پیوار و قلعه وانه در وزیرستان در برمیگرفت و آن به سه ساحه تقسیم گردیده بود: ساحه وزیرستان را شاه ولیخان، ساحه گرم را شاه محمودخان و ساحه مرکزی خوست را شخص سپهسالار خودش رهبری میکرد و هدف عملیاتی این محاذ مقابله با افواج انگلیس در ساحات وزیرستان، کوهات و گرم بود.

سالهای متوالی در طول چهل سال سلطنت راجع به فتح "تل" و "وانه" و شهکاری های سپهسالار محمد نادرخان گزارشهای پر آب و تاب و اغلب مبالغه آمیز در مطبوعات کشور به نشر رسیده و حتی استرداد استقلال کشور را مرهون قهرمانی های آن سپهسالار میدانستند. اما تحولات بعدی با نشر آثار و اسناد مختلف قدم بقدم پرده از روی حقایق برداشت و این طلسم را شکست که گویا استرداد استقلال کشور تنها "با یک فیر توپ، آنهم از پشت تپه های بلند بسوی قلعه تل و آتش گرفتن کاهدان آن قلعه" بدست آمده باشد، بلکه برعکس برای نیل به این هدف بزرگ ملی لازم بود تا راه دراز و پر جنجال سیاسی را طی کرد که شرح مکمل آن در بسا کتب و آثار محققان تاریخ معاصر کشور اعم از داخلی و خارجی در این چند دهه اخیر به نشر رسیده است.

درباره حقایق محاذ جنوبی در جنگ سوم افغان - انگلیس در جوار مآخذ متعدد اعم از موافقان و مخالفان سپهسالار محمدنادرخان (بعداً پادشاه افغانستان) یکی از مآخذ مهم همانا کتابی است که نویسنده آن ظفر حسن ایبک نام دارد؛ او یکی از اعضای فعال حکومت مؤقت هند و جزء کسانی بود که در کابل برای آزادی هند از استعمار انگلیس تحت نظر مولانا عبیدالله سندی فعالیت میکرد. ظفر حسن ایبک خاطرات خود را تحت عنوان "افغانستان از سلطنت امیر حبیب الله خان تا صدارت سردار محمد هاشم خان" به احتمال قوی در اواخر عمر به زبان اردو نوشته و بعدها بوسیله فضل الرحمن فاضل، به دری ترجمه شده که تاحال پنج بار با اضافات جدید تحشیه و چاپ گردیده است. وقتی این کتاب را مطالعه کردم، با مطالب مهمی برخورد کردم که اینک بعضی قسمت های آنرا در ارتباط با رویدادهای مربوط به جنگ استقلال در محاذ جنوبی به حیث یک سند معتبر و آنهم بوسیله شخصی که در همه صحنه های آن جنگ حضور داشته و نیز از معتمدان و دوستان بسیار نزدیک سپهسالار محمد نادرخان بوده است که نکات مهم آنرا ذیلاً با ذکر صفحات تقدیم میدارم:

ظفر حسن ایبک می نویسد: «سردار محمدنادرخان وقتی که بطرف محاذ جنوبی حرکت میکرد، از من خواست تا او را همراهی کنم، اما من در جواب گفتم: این کار تنها بعد از اجازت مولانا صاحب [مولانا عبیدالله سندی که به حیث وزیر حکومت مؤقت هند به کابل پناهنده شده بود و ظفر حسن ایبک نویسنده کتاب فوق الذکر بحیث سکرتر حکومت مؤقت هند در کابل به صفت پناه گزین اقامت داشت - کاظم] ممکن است. من وقتی که این خواهر سپهسالار نادرخان را به مولانا صاحب یادآور شدم، برایم گفت: "تو عوض جواب دادن بایست فوراً خواسته او را انجام میدادی."» (صفحه 160)

«سردار محمدنادرخان همراه با سه غند پیاده، چهار عراده توپ کوچک که بر بالای قاطر بار می گردید، دوتوپ هویتزر Howitzer جرمنی و یک دسته از نیروهای ارگ شاهی کابل را ترک گفت و به شهر گردیز که مرکز ولایت جنوبی است، رهسپار گردید. روز بعد من برای اخذ تفنگ و مرمی درخواستی تقدیم داشتم و سه روز

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

بعد سوار بر اسب حکومتی عازم گردیز گردیدم و در آنجا با سردار محمدنادر خان ملاقی شدم. او از دیدن ناگهانی من زیاد خرسند گردید.» (صفحه 160)

«چند روز بعد از رسیدن غندهای کابلی به گردیز، تقسیمات شروع شد: اعزام یک غند به وزیرستان و اعزام دو غند به پیوار فیصله گردید، اما آنها بخاطر تحریک بعضی از افسران شریر [۴] در برابر سپهسالار نادرخان و برادرانش علم مخالفت برافراشتند و سپهسالار را قاتل امیر حبیب الله خواندند و بغاوت در برابر آنان، باردیگر جنگ و دندان نمود. اما سپهسالار با بسیار هوشیاری و دوراندیشی فتنه را خاموش ساخت زیرا اگر او چنین نمیکرد، باردیگر آن سپاهیان او را در اسارت می آوردند و شاید هم او را به قتل می رساندند. (صفحه 160)

«در این وقت سران قبایل افغان به گردیز آمدند و به خدمت سپهسالار مشرف شدند و آمادگی خود را برای جنگ ابراز داشتند. به این ترتیب در پهلوی نیروهای منظم حکومتی، رضاکاران افغان و عده ای از مهاجران گردآمدند. از طرف حکومت افغان اسلحه، مرمی، باروت، مواد خوراکی و پول نقد تهیه و جهت ارسال به گردیز آماده گردید.... قبایل منگل و جدران از جمله قبایل مشهور افغان بودند، سرکرده قبیله جدران ببرک خان نام داشت که همراه با فدائیان خود به گردیز آمد و در قلعه گردیز مهمان سپهسالار بودند.» (160 - 161)

«سردار محمدنادرخان تقریباً 20 روز در گردیز اقامت کرد، هدف از این قیام آمادگی رزمی و گفتگو با سران مختلف قبایل بود تا معلوم کند که به چه تعداد افراد رضاکار را میتواند فراهم کند و به چه تعداد را میتواند به میدان جنگ اعزام دارد و بایست چقدر کمک مالی با ایشان کرد. بر علاوه باید او این مدتی را در گردیز سپری می نمود تا سردار عبدالقدوس خان به قندهار مواصلت می ورزید و آمادگی نظامی می گرفت. صالح محمد خان قبل از همه به محاذ خود رسیده بود. آمادگی های او به آسانی سروصورت یافته بود، زیرا فاصله میان کابل و جلال آباد کوتاه بود و وسایل جنگی هم به آسانی و بزودی به او می رسید.» (162)

«در آغاز ماه می 1919 [ثور 1298 ش] سپهسالار محمدنادرخان قبل از ترک گردیز، برادرش شاه ولی خان را به فرماندهی شهر "ارگون" منصوب و او را بدانصوب اعزام داشت، همزمان با آن برای انگیزه آفرینی جهت اشتراک در جهاد بردار کوچک حضرت صاحب شوربازار [فضل عمر مجددی بعداً ملقب به نور المشایخ] از طرف امیر امان الله خان فرستاده شد تا مردم را به جهاد فراخواند.... سپهسالار برادرش شاه محمود خان را به فرماندهی محاذ "پیوار" مقرر داشت و عبداللطیف مهاجر را به معیت او فرستاد... روز دیگر سپهسالار همراه با نیروهای رزمی اش گردیز را ترک گفت و بسوی سرحد رهسپار گردید، بقیه اردوی شاهی و اندکی پیش از سپاهیان یک غند، دوتوپ هویتزر جرمنی را که افغانها آنرا توپ های "هژده پنی" می خوانند و چهار پایه توپ قدیمی که برقاطر حمل میگردد، این لشکر را همراهی میکرد.» (164)

«سپهسالار بر من اعتماد کرد و مرا درخیمه خویش جای داد و من ممنون او هستم و به اساس مهربانی او بود که افسران افغانی بر من اعتمادشان حاصل گردید و من اعتبار بیشتر کسب نمودم. بعدها اگر از جمله آن افسران می خواست تقاضایی از سپهسالار نماید، از طریق من عریضه شان را به سپهسالار تقدیم میداشتند.... در این مرحله من جهت گزارش از حالات جنگ در هر هفته دوسه مقاله می نگاشتم و جهت چاپ به "سراج الاخبار" [آنوقت سراج الاخبار دیگر چاپ نمی شد، بلکه جای آنرا "امان افغان" گرفته بود. کاظم] می فرستادم و به این وسیله مردم در کابل از حالات سنگرگاه ها اطلاع می یافتند و درحقیقت من به حیث خبرنگار افتخاری نیز وظیفه انجام میدادم. اما نوشته های من از زیر نظر سپهسالار می گذشت.» (165)

«روز دیگر به "متون" رسیدیم، سپهسالار تصمیم گرفت تا ده روز در آنجا سپری کند و در آن ده روز به تهیه حیوانات بارکش که جهت رسیدن به محاذ ضروری بود، پرداخت و وقتی ما در متون بودیم خریطه ای [نقشه وپلان محاربوی] که مبین موقعیت لشکر انگلیسی بود، بدست سپهسالار رسیده بود، خریطه مربوط تل بزرگتر بود، بخش این خریطه نظامی که به تل ارتباط داشت، انلارج [بزرگ] شده بود که تفصیلات مواقع کوچک آنها به خوبی به نظر میرسید و در آینده جنگ این خریطه به لشکرهای افغانی بسیار کارآمد ثابت شد.» (167) [اینکه این نقشه مهم استراتژیک "تل" را با جزئیات آن کی و چگونه به سپهسالار رسانیده بود، یک سؤال مهم است.]

ظفر حسن ایبک می نویسد: «در متون روز دیگر به ما اطلاع رسید که قبایل وزیر و مسعود [میسود] بر "وانه" و سایر حصارهای انگریزی حمله کرده است، ملیشیای سرحدی مقیم در وانه قلعه را خالی کرده، برخی به خانه های خود برگشته اند و تعدادی هم به نزد سردار شاه ولی خان رفته و برای اواسلحه خویش را تسلیم داده اند. قبایل وزیر و مسعود همچنان لین های تلیفون و پایه های آنرا ویران نموده سبب هراس و بیم آنان شده اند، سپاهیان ملیشیا و مجاهدین سرحدی پس از این در همی و بر همی جهت اخذ انعام به [طرف] افغانستان آمدند.»

چگونگی فتح "تل" بوسیله سپهسالار محمدنادرخان؟

نگاهی به چگونگی حمله بر "تل"، طوریکه ظفر حسن ایبک آنرا شرح میدارد، میتواند ما را به واقعیت موضوع بیشتر آشنا سازد و بر بسا ادعاهای قبلی خط بطلان بکشد. او در ادامه می نویسد: «سپهسالار محمدنادرخان در متون خریطه ای جنگی را که من آماده کرده بودم، مطالعه و بررسی کرد و بر اساس آن برنامه رزمی خویش را بنا نهاد، ولی موضوع را به کسی نگفت.... روز بعد لشکر افغانی به روستای کوچک مرزی رسید که فاصله آن با پایگاه انگریزهای مستقر در تل و میرام شاه فقط یک روز پیاده راه بود... شامگاهان سپهسالار مرا و حضرت شوربازار را فراخواند و در مورد برنامه رزمی که آماده نموده بود، رأی ما را خواست... سپهسالار در عوض اینکه با افسران نظامی خود مشوره و برنامه جنگی خویش را آماده کند، خودش به تنهایی برنامه جنگی را ریخت و در مورد خوبی و خرابی آن از من که با هنر رزمی هرگز آشنا نبودم، خواهان مشوره و رأی شد و افسران خویش را به صورت کل بی خبر نگه داشت. هدف او این بود تا بر انگلیس ها حمله غافلگیرانه نماید و کسی برنامه هایش را به اطلاع دشمن ندهد.... سپهسالار در توضیح برنامه جنگی اش گفت [پرسید]: حمله بنیادی را بر تل باید انجام داد و یا بر میرام شاه؟ تصمیم بر آن شد که باید با تمام نیرو بر "تل" حمله صورت گیرد و در این صورت میان لشکریان انگریزی مستقر در کوهات و پیوارشق [دوپارچگی] پدیدار میگردد و امکان حمله انگریز بر کابل کاملاً مرفوع میشود. (شرح مزید در صفحه 170 - 171)

«روز دیگر (27 می) سپهسالار صبحگاهان همراه با تعداد زیاد لشکر به طرف تل حرکت کرد.... هنوز فاصله ای را طی نکرده بودیم که با یک سپاهی برخوردیم که حامل پیام عبداللطیف خان برای سپهسالار بود [موصوف قبلاً طرف تل با یک دسته سپاه رفته بود تا برای ورود قوای اصلی به حفر مواضع دو عراده توپ بپردازد]. سپاهی برای ما گفت: مجاهدین منگل بدون اجازت به شهر تل حمله کردند و شهروندان تل از آنان به گرمجوشی استقبال نمودند. با وجود آن در شهر به خاطر چور و چپاول، انگریزها بالای مجاهدین آتش گشودند، بناءً عبداللطیف خان به خاطر حفاظت مجاهدین دستور داد تا گلوله باری توپ ها بر مواضع توپ های انگریزی آغاز گردد. چون توپها از نوع قدیمی بودند و نمی شد از مواضع مستور به دور از دید دشمن آن را فیر کرد، گلوله توپهای انگریزی بر یک پایه توپ ما اصابت کرد، توپ از کار ماند و توپچی افغان نیز زخمی گردید. چون مرهم و بنداژ در دست نبود، سپاهی زخمی در حالت زار قرار دارد. لشکر نیز شکست خورده و به عقب نشینی از سنگرهای خود آمادگی میگیرد.» (172 - 173)

سپهسالار با شنیدن این پیام به دو سوار محافظ خود هدایت داد تا پیام او را به لشکر رسانیده و لشکر به راه پیمائی ادامه دهند و به عجله خود را در محاذ جنگ برسانند؛ محافظان امر سپهسالار را قبول نکردند و گفتند که وظیفه آنها فقط حفظ جان سپهسالار است و بس. و سپهسالار شخصی دیگری را فرستاد و لشکر پس از سه ساعت یعنی بعد از ظهر به محاذ رسید. سپهسالار دستوراتی که سپاهیان اردوی شاهی به کوه ها بالا شده هرگاه نیروی انگلیسی را دیدند، بر آنها آتش بکشایند. این بار سواران اردوی شاهی همان بهانه را پیش کشیدند که قبلاً آورده بودند و از فرمان سپهسالار انکار ورزیدند. ظفر حسن، پادشاه میرخان و محمد یوسف خان حاضر شدند این وظیفه را بدوش بگیرند و رهسپار کوه شدند. ظفر حسن می نویسد: «فضل خدا بود که نیروهای انگلیسی در کناره دریای گرم توقف کرد و بطرف ماها پیشروی ننمود و اگر به پیشروی ادامه می دادند، حتماً سپهسالار را با جمله سپاهیان به اسارت میگرفتند.» (شرح مزید 174)

«در هنگامی که اطمینان بر دل های ما حاکم شده بود، از کوههای دوردست، جم غفیری را دیدیم که از دریای گرم بطرف سرحد افغانی می آیند. بسوی شان سوار فرستاده شد تا احوال آنها را بیاورد. سوار برگشت و خبر آورد که مجاهدان قبیله های منگل و جدران اند که همراه با مقادیری از رخت، سوی منزل خود رهسپار اند.»

سپهسالار تعدادی از آنها را دوباره به طرف سنگر سوق داد و اما «پس از تحقیق واضح شد که وقتی قبيله های جدران و منگل بطرف شهر پیشقدمی میکردند، افسران انگلیسی از اطراف پایگاه های شان برآمده به قلعه تل پناه بردند و بدین ترتیب راه شهر به روی مجاهدین باز گردید. وقتی مجاهدین به شهر وارد شدند، اهالی تل با گرمجوشی از آنها استقبال کردند و برای شان شربت و ماست دادند.» (صفحه 175)

مجاهدین گمان کردند که جهاد پایان یافته و به دکانها حمله کردند و تکه [باب] را برداشته بصوب خانه های خود براه افتادند. شهروندان تل از این رویه مجاهدین متأثر شدند و همه دکانهای خود را بستند و بدین ترتیب نان و غذا برای مجاهدین دشوار گردید. در این روز نزدیک عصر بخش اعظم لشکر افغانی به میدان جنگ رسید و تا شامگاهان خیمه های خود را نصب کردند و به پختن غذا مبادرت ورزیدند. (شرح مزید، صفحه 175-176)

«روز دیگر توپ های "هویتزر" جرمنی بر بالای پیل ها بار شده به سنگر رسانیده شد، سپهسالار برای من گفت به اساس همان خریطه ای که در متون آماده شده است، فاصله میان این سنگر و قلعه تل را محاسبه نمایم [در حالیکه ظفر حسن صریحاً اعتراف کرد که هیچ آگاهی از امور نظامی نداشته است]. من با رجوع به خریطه، فاصله آنرا به مایل و گز گفتم، سپهسالار گفت آنرا به متر تبدیل نمایم، زیرا که فاصله انداخت این توپ به اساس متر محاسبه شده است و توپچی ها از عملیه تحویل [از گز به متر] بصورت کل بی خبر بودند و نمیتوانستند به اساس خریطه فاصله میان دو محل را تعیین نمایند. توپ در عقب کوه و دور از دید دشمن در موضعی جای داده شده بود و از همین رو قلعه تل که هدف گلوله باری بود، به نظر نمی آمد و بایست میل توپ از موضع مستور به سوی قلعه گشتانده می شد. توپچی این مسأله را هم نمیدانست. از این ناهمی افسران من دریافتیم که سپاهیان افغان در وقت آرامی تعلیم رزمی ندیده اند... از همین رو سپهسالار شخصاً توپ را به قعه تل نشانه گرفت و آتش کرد. مرمی توپ [تصادفاً] درست بر قلعه اصابت کرد و چون فاصله دقیقاً اندازه گیری شده بود، اولین گلوله برگدام قلعه اصابت کرد، باروت و توده های کاه ذخیره شده همه آتش گرفت و از قلعه ستونی از دود سیاه به آسمان بلند شد. مجاهدین با دیدن این وضع به قرارگاه های گرد و نواحی شهر که هنوز هم در تصرف انگریزها بود، حمله کردند، لشکر از دیدن این منظره از خوشی در جامه نمی گنجید. چند گلوله دیگر نیز به سوی قلعه آتش شد. چون باروت و گلوله آن اندک بود و امید آمدن مهمات نیز از کابل نبود، از همین رو فیّران توقف داده شد.» (صفحه 177)

«فرمانده انگریز پس از این گلوله باری، هواپیمایش را دستور داد تا سنگر توپ را دریابد، هواپیما به سوی محاذ ما حرکت کرد و از بالای ما گذشت، اما نه موضع توپ را یافت و نه سنگرهای لشکر ما را سراغ کرد بناءً بر ما بم فرو نریخت و بطرف سرحد افغانی پیش رفت و چند دقیقه بعد ما صدای افتادن بم ها را شنیدیم. وقتی شامگاهان به اردوگاه آمدم، برای ما معلوم شد که آن هواپیما با دیدن خیمه ها چند بم بر آن افکنده است که در اثر آن چند مهتر و چند آشپز اردوگاه زخمی گردیدند.... روز دیگر چند گلوله به استقامت از توپ های جرمنی هویتزر آتش شد و لشکر به محاصره قلعه دست یازید، اما اینکارها قرین موفقیت نگشت و امیدی هم به تسلیم شدن افرادی که در داخل قلعه بودند، محسوس نبود و بمباری در آن روز ادامه یافت و وقتی هوا پیما بر سر آنها پرواز میکرد، همه کار و بار خویش را رها میکردند و می گفتند: "جهاز راغی.. جهاز راغی."» (شرح بیشتر: صفحه 178)

«روز سوم جنگ سپهسالار مرا جهت راضی ساختن لشکریان انگلیسی به تسلیم شدن جانب تل اعزام داشت. من با خود پرچم سفیدی را حمل کرده بطرف قلعه بردم تا با فرمانده انگلیسی مذاکره و او را در امر حواله [تسلیمی] قلعه "تل" به لشکر افغانی راضی سازم. من داخل شهر شدم؛ همه دکانها مسدود بودند، در شهر نه تنها لشکریان، بلکه اهالی نیز به خاطر نبودن مواد اولیه زندگی در مضیقه قرار داشتند. من بوسیله رهنمای خود تاجران و صاحب رسوخان شهر را فراخوانده به آنها اطمینان دادم که به جان و مال شان هیچ زیانی نخواهد رسید.... به این ترتیب نخست دکان های خوراکه فروشی و سپس همه دکانهای بازار باز گردیدند و زندگی روال عادی اش را گرفت..... اما سپاهیان داخل قلعه به مقابله ادامه میدادند و بر عابرین آتش می گشودند. از همین رو آمد و رفت میان محاذ ما و شهر با امن و اطمینان صورت نمیگرفت و من به سپاهیان پاسگاه اطلاع فرستادم که اگر آنها خویشان را تسلیم ما نمایند، مورد عفو قرار خواهند گرفت و اسلحه شان به خود شان واگذار خواهد شد و

مورد توبیخ قرار نخواستند گرفت. سپاهیان برخی از پاسگاه با اسلحه خویش نزد ما آمدند و من آنها را به خدمت سپهسالار اعزام داشتم. اما سپاهیان سایر پاسگاه ها که به قلعه تل نزدیکتر بودند، پاسگاه شانرا ترک گفتند و به داخل قلعه پناه بردند. من شب هنگام در شهر اعلان منع رفت و آمد نمودم و مردم را بدون اجازت از بیرون شدن خانه های شان منع کردم تا در تاریکی شب فتنه و فساد رونما نگردد... در حصص مختلف شهر پهره مقرر داشتم تا شب گزیده نمایند... و به این ترتیب من در نخستین شهر آزاد هندوستان نخستین اداره چی ملکی آن مقرر گردیدم و به خاطر همین نظم و انضباط در آن شب کدام حادثه ای رخ نداد.» (179 - 180)

«روز دیگر سپهسالار از همه سنگرها بازدید به عمل آورد و دستور داد که با مشاهده اشاره مخصوص همه یکدم به قلعه گلوله باری نمایند و بعد از ظهر گلوله باری انجام یافت و پس از یک وقفه بار دیگر شروع شد، اما نتیجه ای مطلوب از آن بدست نیامد و مجاهدین نتوانستند داخل قلعه گردند. بعد از ظهر سرک میان کوهات و تل بوسیله هواپیماهای انگلیسی بمباردمان گردید. در آغاز هدف آنها ندانستیم، اما بعد ها ما از کوه های اطراف توسط دوربین های دریافتیم که از این سرک یک تعداد سواران بسوی قلعه روان هستند. برای ما معلوم شد که برای لشکر انگریز مستقر در قلعه همان کمکی رسید که انتظار آنها می کشیدند و به امید آن به پرچم سفید صلح ما کدام اهمیتی ندادند و از تسلیمی اسلحه خود امتناع ورزیدند... قبل از شام همان روز من مشاهده کردم ماشیندارهایی که به خاطر گلوله باری بر پاسگاه های قلعه بسوی دریای گرم فرستاده شده بود، بر قاطرها بار شده، از راه دره های کوهستانی بار دیگر می آیند. من آن سپاهیان را توقف دادم و کوشیدم ایشان را به حرکت دوباره بصوب محاذ اعزام دارم، اما وضع آن سپاهیان به اندازه ای تغییر یافته بود که اگر من اندکی بیشتر اصرار می کردم، شاید آنها بر من شلیک میکردند. من مشاهده کردم که عقب نشینی سپاهیان از سنگر پایان یافت. به خاطر رساندن این خبر در جستجوی سپهسالار شدم، سرانجام در نماز شام نزد او رسیدم و از ایشان دریافتم که همه سپاهیان پیاده انتهای دریای گرم و سپاهیان مسلح ماشیندارها و توپها را در سنگرهای خود گذاشته و از دستور افسران خویش سرکشی نموده به طرف اردوگاه حرکت کرده اند. باقی لشکر با دیدن این وضع مورال خود را از دست داده و هرکس خودسرانه جهت عقب نشینی بطرف مرز افغانستان آمادگی گرفته است. حتی عده ای از سپاهیان بالای قاطران که برای حمل و نقل اسلحه تخصیص یافته بودند سوار شده راه افغانستان را در پیش گرفتند و وسایل جنگی را با سایر ابزار که بایست قاطرها حمل میکردند، در عقب خود به جا گذاشتند.» (181 - 182)

«رضای الهی همین بود که شام 27 می [6 جوزا 1298] از کابل فرمان امیر صاحب (امیر امان الله خان) مبنی بر متارکه جنگ با انگریزها برسد. در فرمان آمده بود که انگریزها ازادی افغانستان را پذیرفته اند. اما در عوض روی عقب نشینی لشکر افغانی تا فاصله دورتر از بیست مایل از مرز به توافق رسیده اند، بناءً نیروهای رزمی افغانی که زیر فرمان شما قرار دارند، فوراً سرزمین هندوستان را ترک بگویند و به طرف مرز حرکت کنند و بیست مایل دورتر از سرحد بایند.» (183)

حسن ایبک با شرح رویداد های جنگ که نکات مهم آن فوقاً از کتاب خاطرات او اقتباس گردید، در پایان مبحث به حقایق موضوع اشاره کرده چنین می نویسد: «با آمدن این فرمان بر فرار و عقب نشینی و شکست سربازان ما که خودسرانه به آن دست یازیده بودند، پرده افتاد. سپهسالار به اساس حکم امیر صاحب از یک طرف به لشکر دستور داد تا به طرف مرز حرکت کند و از طرف دیگر مرا دستور داد تا به فرمانده انگریزها در تل نامه ای به زبان انگلیسی بنویسم و آنها بدست معتمد خویش که تصادفی [؟] به تل آمده بود، گسیل داشت. در نامه عنوانی فرمانده انگریزها آمده بود که میان حکومت های افغانی و انگلیس متارکه صورت گرفته است و امروز (اول جون) نیز از دوازده بجه شب درین محاذ آتش بس نافذ میگردد.....»

او صراحتاً اعتراف میکند که: «مردم خوست ازین وضع درهم و برهم [لشکر که روبه فرار گذاشته بودند - کاظم] آگاهی نیافتند و نه موضوع در حلقات رسمی کابل نفوذ کرد. همه گمان میکردند که لشکر در تل به پیروزی دست یافته و صرف به اساس فرمان امیر صاحب عقب نشینی صورت گرفته است. از خوش قسمتی سپهسالار صاحب و گرم و عنایت خداوندی که شامل حال او گردید، این شکست درانظار مردم رنگ فتح و پیروزی را به خود گرفت و بر عزت او افزود.» (صفحه 184)

سپهسالار طبق فرمان مرکز قوای خود را به بیست مایل از خط سرحدی بیرون کشید، ولی به دلیلی اهمیت استراتژیک پیوار که حمله به کابل از آن طریق به سهولت ممکن بود، از اجرای امر مرکز خودداری کرد، چنانچه ظفر حسن ایک می نویسد: «سپهسالار به امیر صاحب نامه ای فرستاد که در آن نوشته بود: به استثنای پیوار نیروهای افغانی از همه محاذ ها به فاصله بیست مایل از مرز عقب نشینی کردند، اما از پیوار یک قدم هم عقب نخواهند رفت. اگر با وجود آن امیر صاحب و کابینه وی به عقب نشینی نیروهای رزمی از پیوار اصرار دارند، او این حکم را نمی پذیرد و نتیجه ننگین این عقب نشینی را نمی تواند بر ذمت خود گیرد. بناءً ترجیح میدهد از عهده اش استعفا دهد تا فرمانده دیگری بیاید و جای او را بگیرد و این حکم را عملی سازد.» (صفحه 186)

سپهسالار برای قناعت دادن امیر یک هیئت سه نفری را به شمول ظفر حسن ایک وظیفه داد تا به کابل برود و موضوع را به امیر تشریح نماید. ظفر حسن ایک می نویسد: «روز سوم ما به کابل رسیدیم و در همان روز به حضور امیر صاحب باریاب شدیم... استحکام سنگرهای پیوار را برای امیر صاحب بیان کردیم و به کمک خریطه و میز ریگی اهمیت منطقه را واضح نمودیم و عرض کردیم تا وقتی کوتل پیوار در دست ما باشد، انگریز هیچگاه از طریق خشکه نمی تواند بر کابل حمله کند و از حملات هوایی نباید بیم داشت. اما اگر از پایگاه پیوار نیروهای ما عقب نشینی کنند، اینکار یک اشتباه بزرگ نظامی خواهد بود. بنابراین باید پیشنهاد انگریزها در این ارتباط بایست رد گردد...» (صفحه 188)

این نگرانی سپهسالار بيمورد بود، زیرا انگلیس ها در نظر نداشتند از طریق محاذ جنوبی و کوتل پیوار به کابل حمله کنند، بر عکس آنها با تمرکز جدی قوا در محاذ خیبر میخواستند نخست به جلال آباد و سپس کابل را زیر فشار قرار دهند، اما دولت انگلیس به دلایل مختلف با این نظر حکومت هند بر تانوی موافق نبود و اجازه نداد تا قوای انگلیسی از محل اشغالی "دکه" در خاک افغانستان فراتر قدم گذارد. این بود گزارشاتی مختصر از صفحات کتاب ظفر حسن ایک اقتباس گردید و واقعیت فتح "تل" را بیان کرد.

اینکه چرا نشریه رسمی دولت امانی "امان افغان" پیهم اخبار مبالغه آمیز جریان جنگ را در محاذ جنوبی به نشر می رسانید، چرا شاه امان الله منار استقلال را به افتخار سپهسالار محمد نادر خان بنیاد گذاشت، چرا سپهسالار از اعلام متارکه با انگلیس ناخشنود بود، چرا شاه امان الله به درخواست محمد نادر خان جهت اشتراک در مذاکرات بعدی سیاسی با انگلیسها جواب منفی داد و بعضی سؤالات دیگر، اگرچه جواب به این سؤالات در دیگر نوشته های اینجانب ارائه شده است و تکرار آن در اینجا لازم نیست، اما اینقدر باید خاطر نشان ساخت که شاه امان الله شخصاً از جریان واقعی رویداد ها در آن محاذ اطلاع داشت، با آنهم محض به این دلیل میخواست نتایج اقدام نظامی را (ولو در یک محاذ) بر ازنده جلوه دهد و از طریق نشریه "امان افغان" که در داخل و خارج کشور یگانه منبع اطلاع رسانی در آنوقت بود، با موفقیت و سرفرازی جلوه گر سازد تا روحیه جهاد را زنده نگهدارد و نیز مردم آزادیخواه آنطرف دیورند را در راه مبارزه شان تشویق و ترغیب نماید. دلیل اینکه شاه امان الله برگشت قوا را از محاذ جنوبی پیروزمندانه مورد استقبال شایان قرارداد و منار استقلال را بنام سپهسالار محمد نادر خان مسمی کرد، نیز به تاسی از همین دلیل تاکتیکی بود.

(ادامه دارد)

آرشیف: مطالب دیگر محترم داکتر سید عبدالله کاظم